خبر

ناترازی انرژی؛ تقصیر مدیران است یا ساختارها؟

وزیر پیشین نیرو گفت: امروزه در بحث ناترازی انرژی ناخودآگاه یا خودآگاه انگشت اشاره به سمت مدیران و مدیریت‌های مسئول در دستگاه‌های اجرائی نشانه می‌رود که البته آنها سهم و نقش دارند، همان‌گونه که قیمت نیز سهم دارد، اما آن‌قدر این اشاره بزرگ می‌شود که ما از نقش و سهم ساختارها غافل می‌شویم. به گزارش وزارت نفت، رضا اردکانیان با بیان اینکه در هر عرصه‌ای از اقتصاد و ازجمله انرژی وقتی از واژه «ناترازی» استفاده می‌کنیم، خوب است که همراه با آن درباره تلقی‌مان از «وضعیت تراز» هم صحبت کنیم. گفت: تصور، تلقی و تعریف ما از وضعیت تراز در وضعیت کنونی مصرف چیست؟ برای مثال اگر وضعیت تراز انرژی این است که در اوج فصل گرما در تابستان، زمانی که ما با حدود ۲۰۰ ساعت برق تقاضا برای انرژی الکتریسیته روبه‌رو هستیم، همه تقاضاها بتوانند همزمان وارد عرصه مصرف بشوند و اگر سیستم نتوانست جواب‌گو باشد این امر یعنی ناترازی؟ اینکه ما به هرواحد مسکونی و تجاری شهری و روستایی در دشت‌ها و ارتفاعات سراسر کشور، همزمان گاز و برق را برای مصارف گرمایشی و پخت‌وپز برسانیم؛ یا اینکه هر مصرف‌کننده‌ای برای هر دستگاهی با هر کیفیت ساخت در هر جا، هر زمان و به هر میزانی متقاضی انرژی باشد باید تأمین کند، این یعنی وضعیت تراز و در غیر این صورت ناترازی داریم؟! وی ادامه داد: صحبت‌نکردن درباره وضعیت تراز مصرف انرژی در کشور یک بدفهمی و به‌اصطلاح آموزش غلط را در جامعه تسری می‌دهد و در حقیقت تشدیدکننده شدت مصرف انرژی است. در این صورت هیچ‌گاه ما نمی‌توانیم به شیوه مصرف صحیح و وضعیت تراز برسیم.

یادداشت

شرایط سوریه و آینده منطقه

سوابق تحریرالشام و رهبران آن حاکی از آن نیست که این گروه یک نیروی نیابتی ترکیب و کاملا تحت کنترل انکارناست. این موضوع و بسیاری از موضوعات دیگر به چگونگی سیر تحولات در ماه‌های آینده و ازجمله نحوه برخورد ایران با مسائل سوریه ارتباط دارد. وزارت خارجه ایران تاکنون مواضعی منطقی و درست درباره سوریه اتخاذ کرده و ازجمله بر حاکمیت ملی و تمامیت ارضی آن کشور و ضرورت تشکیل دولتی فراگیر با شرکت همه اقشار مردم سوریه تأکید کرده است. بدیهی است که چنین موضعی هم به تثبیت اوضاع و اجتناب از تقابل با جریان تازه‌نفس کمک می‌کند و هم به عادی‌سازی روابط بین ایران و سوریه.

کلامی که جای آن خالی است

دروافع هرچه نیروی پیشران صنعتی در جهان بیش از پیش وابسته به تکنولوژی است، نیروی پیش‌برنده صنعت ایران، نفت و گاز و سایر منابع طبیعی و معدنی است که مسیری برخلاف مسیر جهانی است. به این ترتیب صنعت برخلاف وظیفه تاریخی خود که باید شکل‌دهنده و تغذیه‌کننده تحولات اقتصادی در کشورمان باشد، از بدو تولد دنیالم‌رو و تغذیه‌شونده از اقتصاد بود است و بنگاه‌های صنعتی عمتی بر استراتژی «جایگزینی وارات» و «خودکفایی» عمدتا برای پاسخ‌گویی به نیاز داخل ایجاد شده‌اند. در همین اساس است که اکثر بنگاه‌های صنعتی کشورمان دیگر مسائل کاملا ابتدایی هستند: نظیر چوکوئی تأمین مالی و مواد اولیه و ماشین‌آلات و تأمین انرژی و فروش محصول در داخل و صادرات به خارج برای تأمین ارز اقتصاد و... به این موانع سخت و سنگین فضای اقتصاد سیاسی را نیز باید افزود که مجاری تنفس را برای بنگاه‌های اقتصادی بسیار از پیش غیرقابل تحمل می‌کند. اینکه دولت‌ها و شرکت‌های دولتی به‌عنوان رقیب وارد میدان می‌شوند و یا اینکه انحصار برآمده از پشتوانه سیاسی امکان رشد را از بنگاه‌های کوچک و متوسط خصوصی سلب می‌کند.

۲- آقای پزشکیان برای جذب‌مدیر باز در روزهای اخیر بر تأمین معیشت مردم و اجرای عدالت تأکید کرده‌اند: در دیدار با اعضای حزب ملت، جلسه با کارگروه بهبود ناترازی انرژی و شورای رقابت. در شورای رقابت گفته شد «ما فضای رانتی در اقتصاد، بازار رقابتی شکل نمی‌گیرد و دولت چهاردهم در اقتصاد به دنبال تأمین معیشت مردم، تحقق عدالت و ایجاد بازاری رقابتی، منصفانه و عادلانه است» (۱۰/۱۵). تحلیلی پارادوکسیال، اجرای اگرچه این سخن درست است که فضای اقتصادی کشورمان رانتی است و در فضای رانتی، بازار رقابتی شکل نمی‌گیرد؛ اما اینکه دولت به دنبال تأمین معیشت مردم باشد و وظایف این‌چنینی برای خود تعریف کند، سرمنشأ ایجاد رانت و فساد و عقب‌ماندگی اقتصادی و صنعتی است. انحراف اقتصادی کشورمان از نقطه‌ای آغاز شد که با درپی‌ریزی و محدودکردن فعالیت‌های محصول به بازار داخلی و گردزدن آن با نقب و گاز، ضمن آنکه اتصال صنعت به بازار جهانی محدود و آسیب‌پذیر کرد زیاد شد (تحریم‌ها)، اقتصادی معیشتی با سردمداری دولت شکل گرفت. دولتی که در فرایند فشار آمیز تقاضا، خود مستهلک و مستاصل شده و جواز به‌هردمداری مخرب از منابع طبیعی (آب و خاک و انرژی و جنگل‌ها و مراتع و...) را صادر و از سوی دیگر با قیمت‌گذاری دستوری ظرفیت‌های بنگاه‌های اقتصادی را به بهانه مبارزه با تعدی و تأمین عدالت بدشت تضعیف کرد و در آخر هم با خلق پول و ایجاد ناترازی مالی و انرژی، نهادی فراموش‌کننده، را در چهار دهه بر زندگی مردم تحمیل کرد و نام آن را توزیع عادلانه منابع گذاشت که معنی درست آن توزیع فقر است.

۳- اقتصاد ایران باید بزرگ شود و کمگسته‌تر آزادی است و قرارگرفتن در بین ۱۰ اقتصاد بسته جهان در ردیف ۱۵۸ شاخص «آزادی اقتصادی» کوپای این بحران عمیق و ساختاری است. درواقع این گزاره صادق است که مسئله اصلی ما بر اساس هر توسعه‌ای آن‌هم توسعه‌های عادلانه و انسانی است. باید بزرگ شود و رشد کند و این با آزادی و اتصال به بازارهای جهانی و قرارگرفتن در موج جهانی صنعتی‌شدن و فناوری دیجیتال و... ممکن است و نه با اقتصاد محدود معیشتی و به‌ظاهر عدالت‌طلبانه اما فقرگستراند! برای کنار از وضعیت خطرناک و تحقق وضعیت مطلوب آن‌هم در شرایط تحولات جدید روی کار آمدن رئیس‌جمهور نامتعادل آمریکا، باید با خلق مطلوب ملی به بازتعریف جای خود در نظم موجود جهانی بپردازیم. نظمی که به‌خواهیم و به‌خواهیم کشورهای غربی و نهادهای سیاسی و اقتصادی نظیر سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و... آن را شکل داده و از بازیگران اصلی آن هستند و توسعه صنعتی و بزرگ‌شدن بنگاه‌های اقتصادی کشورمان جز با حضور در این زنجیره امکان‌پذیر نیست. بر این اساس تغییر رویکرد و دولت و نهادهای حاکمیتی و بسیاری از نخبگان و روشنفکران به موضوع توسعه و محوریت‌دادن به توسعه صنعتی در قالب اقتصاد آزاد و رقابتی، اصلی اساسی برای هر تغییر و تحولی است. تغییری که در اکثر کشورهای جهان از کشورهای اطرافمان تا جنوب شرق آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا با غیرشخصی‌شدن قدرت و ایجاد سازمان‌ها و نهادهای مدنی و حضور و سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی رخ در همین یکی دو دهه اخیر واقع شده است. اکنون سؤال روز روشن است که جز با رشد اقتصادی مستمر و فراگیر غیرنفتی و ثبات اقتصادی از مسیر حق آزادی و انتخاب احاد جامعه در حوزه‌های مختلف و به‌خصوص در عرصه اقتصادی و آزادی کار و کسب مردم، رفع فقر و ناترازی و تأمین معیشت و عدالت ممکن نیست. حقیقتی که اگرچه ماند روز روشن است اما ظاهرا همچنان در کفتار سیاست‌گذاران کشورمان و ازجمله دومین مقام ارائه‌گر شور قرار دارد و چنان‌که از آن بسیار حالی است.

با برایی اگر قرار باشد به سه‌واسیه نرود، چون صوداسیه‌وا نرود و تحصیل‌کرده‌ها بایکوت شده‌اند، اگر نهادهای مرتبط با حکومت در دانشگاه‌ها دعوت کنند نروم، یک‌سری را هم که نظام قدغن کرده و گفته نباید شرکت کنید؛

عکس: سجاد قاسمی، شرق

دائم در برابر این پرسش قرار دارم

آخرش چه می‌شود

می‌گوید علاقه زیادی به مصاحبه دارد و تا بتواند از آن فراری است. اما کمتر کسی در سپهر رسانه‌ای حداقل دو دهه اخیر سراغ داریم که به اندازه صادق زیباکلام مصاحبه، مناظره، گفت‌وگو یا هرچه اسمش را بگذاریم، کرده باشد. استاد اخراجی دانشگاه تهران که به قول خودش بیشترین سؤالی که از او می‌کنند، این است که چرا تو را نمی‌گیرند؟ از قضا کتابی را هم با همین عنوان منتشر کرده اما جواب کوتاهی که به این پرسش می‌دهد، حفظ حرمت افراد و رعایت ادب در نام‌بردن از آنهاست. البته تأکنه نماند که زیباکلام هم در روزهای انقلاب زندان را تجربه کرده و هم این روزها زندانی‌اش به حساب می‌آید که برای درمان بیماری در مرخصی به سر می‌برد. از قضای روزگار صادق زیباکلام این بار برای گفت‌وگو در برابر محمدرضا یزدان‌پرست نشسته و به سؤالاتش پاسخ می‌دهد. نظراتی درباره فلسطین دارد و از کتابی می‌گوید که سال‌هاست در انتظار مجوز آن به سر می‌برد. آرمان‌های دست‌نیافته انقلاب را در زمان خود مترقی می‌داند. ولی اصرار بر سیاست‌زدگی بیش از حد و نه‌چندان خوشایند ایرانی‌های امروز دارد و همین آخر سر گفت‌وگو را به روزگار گذشته دانشجویی و حتی روابط شخصی‌اش می‌برد که خواندن آن خالی از لطف نیست. نسخه تصویری این گفت‌وگو نیز همزمان در شبکه‌های اجتماعی «شرق آنلاین» و «سایت روزنامه شرق» در اختیار مخاطبان قرار گرفته است.

من کمتر به دنیا می‌آمدم

من کمتر به دنیا می‌آمدم

من کمتر به دنیا می‌آمدم

من می‌کنند و می‌گویند مثل اینکه بدهکار هم شدیم. می‌گویم بله بدهکار هستید، چون ایمان ندارید؛ بروید اول ایمان‌تان را تقویت کنید بلکه دعای‌تان مستجاب شود و شما هم مثل روحانیت بتوانید موفق شوید.

آقای دکتر بخشکسرد به آنها جواب نمی‌دهید که تو از این سؤال منتظر تأیید من هستی؟

فایده ندارد. برای اینکه شاید باورتان نشود اما من از نظر سیاسی فوق‌العاده عقب‌مانده هستیم. از نظر علوم انسانی فوق‌العاده عقب‌مانده هستیم. آدمی که به من می‌گوید آخرش چه می‌شود و تا صبح می‌خواهد با من بحث کند، یک صفحه کتاب نخوانده و دانش او در ایران اینترنشنال یا من‌وتو خلاصه شده است.

آقای دکتر نه کشورهای بسیار پیشرفته و توسعه‌یافته، مگر همه دموکراسی‌های مستقر؟ ۹۹ درصد جامعه‌شان روشنفکر و تحصیل‌کرده و نابغه هستند و همه مردم کتاب می‌خوانند؟

شما اگر سؤال نداشته باشید که آخرش چه می‌شود، من توقعی ندارم که شما کتاب هم خوانده باشید. اما جرا از شما توقع دارم؟ چون شما نخواستید یک بار فکر کنید که چه شده که ما به اینجا رسیده‌ایم. ببینید. آدم‌های معمولی را که در کوچه و خیابان می‌بینیم هیچ، من یا آقای مهدی نصیری گفت‌وگو و مناظره کردم، یا آقای اکبرنژاد گفت‌وگو کردم، یا آقای دکتر عبدالکریمی گفت‌وگو کردم، یا آقای دکتر بخرابی و... خیلی جالب است؛ حتی روشنفکران و فرهیختگان ما برایشان مهم و مطرح نیست که این ایلات اسلامی است که ما این همه به آن فحش می‌دهیم و نفرین و ناله می‌کنیم. چون الان دیگر به آن ایلات اسلامی نمی‌گویند، می‌گویند پنجاه‌وهشتی. الان یکی، دو سال است که به من می‌گویند پنجاه‌وهفتی! می‌گویند زیباکلام را ولش کنید او از این پنجاه‌وهشتی‌هاست.

انقلاب سال ۵۷، خواسته‌ها و آرمان‌هایی داشت. درست است که الان شاه‌اللهی‌ها و سلطنت‌طلب‌ها و براندازها می‌گویند شما خوشی زیر دل‌تان زد و برای آب و برق مجانی به خیابان ریختید و کولی‌تان زدند، روشنفکران خودفروخته و فریب‌خورده بودند و... درست است که اینها را به ما می‌گویند اما ببینید یک دریا آرشیو انقلاب سال ۵۷ وجود دارد که راهپیمایی وقتی از ساعت هفت، هشت صبح شروع می‌شد تا میدان انقلاب تا آزادی جمعیت جمع می‌شد و ساعت ۱۱، ۱۲ اعلامیه آن راهپیمایی قرائت می‌شد؛ در آن اعلامیه چه نوشته شده بود؟ نوشته بود آب و برق مجانی می‌شود یا به همه زمین می‌دهیم؟ نه در آن نوشته بود آزادی زندانیان سیاسی، تبعیدی‌ها باید به وطن بازگردند، انتخابات آزاد، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، تعطیلی زندان اوین و... اینها خواسته‌های ما بوده است. من که می‌گویم ما بی‌سواد و عقب‌مانده هستیم، حتی تحصیل‌کرده‌های ما و آنهایی که مشعل به دست گرفتند و راه را نشان می‌دهند و به جمعیت می‌گویند به دنبال ما بیایید، یک بار نیامدند بررسی کنیم. در مناظره‌ها و گفت‌وگوهایی که می‌کنیم، از آنها می‌پرسیم چرا ما به آن اهداف نرسیدیم؟ ما کار نکردیم. ما بلد نیستیم در زمینه علوم انسانی کار کنیم. غربی‌ها چرا پیشرفته و موفق هستند؟ چون درباره این قلاع‌ها کار می‌کنند. درباره اینکه این ایلات اسلامی چه شد که به اینجا ختم شد؟ چرا یک بار بعد از ۴۲ بهمن ۵۷ مسئولان نگفتند آزادی بیان؟ ما برای آزادی بیان، انتخابات آزاد و پاسخ‌گوبودن حکومت انقلاب کردیم؟ چرا نیامدیم یک بار درباره اینها بحث کنیم؟ فقط و فقط تئوری‌های توطئه، عقب‌ماندگی فقط تولید پراید و پیکان نیست.

روایت تاریخی است

آفرین. زمانی شما می‌گویید انقلاب اسلامی به این خاطر اتفاق افتاد که نسل جدید دچار بحران هویت شده بود، نظام شاهنشاهی خیلی وابسته به آمریکا شده و شکاف طبقاتی خیلی زیاد و فساد زیاد شده بود و در شیراز زن و مرد لخت می‌رقصیدند.

یک کتاب دیگر است که گفته انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ اتفاق افتاده. یک تاریخ کاملا مشخص. رهبر آن یک روحانی نزدیک ۱۵۰ سال به اسم روح‌الله خمینی یک مرجع تقلید و مجتهد بود و یک عده از ایشان تقلید می‌کردند و ۱۴، ۱۵ سال قبل از انقلاب در نجف تبعید بود. در نتیجه از انقلاب، نظام شاهنشاهی سقوط کرد و نظام جمهوری اسلامی حاکم شد. آن دولت صدام حسین. آقایی را که در تبعید و رهبر انقلاب بود از عراق بیرون کرد. او به پاریس و نوفل‌لوشاتو رفت و حدود سه ماه بعد با دستراتش برگشت و ما.

ببینید. اینها دیگر تحلیل نیست. شما نمی‌توانید بگویید رهبرش جهه ملی بود یا رهبری شایور بختیار، چون مشخص است. با یکویید ۲۲ بهمن بوده، ۱۳ فروردین بوده است؛ خیر. این کتاب تولد اسرائیل هم همین‌طور است، یعنی روایت ما عقب‌مانده هستیم و نمی‌دانیم مبانی مدرن حکمرانی اینهاست.

درفرمایشات‌تان درباره صفات ترامپ گفتید، بادم آمد ۱۳ سال است کتاب تولد اسرائیل‌تان در ارشاد گیر مجوز است.

ببینید من هم ملی خیلی از ایرانی‌ها، زمانی که در لندن از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۴۹ تحصیل می‌کردم و رشته مهندسی شیمی می‌خواندم، در اتاقم عکس یاسر عرفات، جمال عبدالناصر و لیلا خالد بود، مثل یحیی سنوار، یک بت انقلابی برای دختر فلسطینی و عکس دخترچه فلسطینی که در چشم‌هایش یک دنیا محرومیت وجود داشت و در اردوگاه‌های فلسطینی، لبنان و سوریه با هرکجای دیگر، اینها تصاویر اتاقم بود و مثل مابقی ایرانی‌ها با تمام وجود طرفدار فلسطین بودم و اسرائیل را غاصب و ظالم، متجاوز و... می‌دانستم. اما چون در انگلیس درس می‌خواندم و به مسئله فلسطین خیلی علاقه داشتم، مثل مابقی ایرانی‌ها، شروع کردم به خواندن اخبار که نخست‌وزیر اسرائیل چه گفته و... ، مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز درباره فلسطین خواندم و فهمیدم و یاد گرفتم و به خاطر همین علاقه‌ام، انگلیسی‌ام از سایر دانشجویان جلو افتاده بود، و کسی باور نمی‌کرد که من دو سال است انگلیس هستم؛ این‌قدر انگلیسی‌ام خوب شده بود.

کم‌کم متوجه شدم آن تصویری که من دارم، یک چیزهای دیگری هم وجود دارد. بعد کم‌کم کتاب متین رابینسون، عراق و اسرائیل را خواندم و بعد چیزهای دیگر و چیزهای دیگر که البته طول کشید تا فهمیدم اسرائیل را چطور به وجود آوردند و ظاهرا حجت، پرسش هم فوت می‌شود. آقای پزشکیان چهار فرزند دارد. سال ۷۲ آقای پزشکیان تخصصش را در دانشگاه علوم پزشکی گرفته و ظاهرا جراح بزی نبوده و آدم مطلعی بوده و در تبریز مریض خیلی خاص دانشگاه و بعد هم که وزیر و وکیل و اینها می‌شود. خانمش وقتی فوت می‌شود، جراح قلب بوده و بعد هم نردبان ترقی را سه پله یکی بالا رفته و ۲۰ سالش بوده و تیپ و ظاهرش هم بد نبوده، اما برای من خیلی جالب بود که ازدواج نکرده است. یک دلیل آن بچه‌ها می‌تواند باشد؛ زهرا، یوسف و مهدی. چون بلافاصله اگر ازدواج می‌کرد، بین همسر دوم و این بچه‌ها خیلی کل‌وبلبل نمی‌شد.

شدید! باپیند بودند به خدا یک، باریکی.

نه. خاطره‌تان خاتم بوده است؛ عاشق خاتم بوده است. وگرنه وقتی بچه‌ها از آب و گل درمی‌آمدند که الان بزرگ شدند و فکر می‌کنم ۳۰، ۴۰ سال‌شان باشد، احتمالا ازدواج کردند و رفتند و دیگر دلیلی نداشت. از خدای‌تان است که پدرشان ازدواج کند، چون احساس مسئولیت نسبت به پدر دارند. اما ازدواج نکرده چون همسرش را خیلی دوست داشته است. این را من دیدم و به خاطر این پست گذاشتم. هنوز من غرق آخرش چه می‌شود نشدم و این بحث‌های سیاسی و این نکات ظریف را به نظر من جالب است آدم ببیند.

من اگر غرق شده بودم هیچ‌وقت از دوست‌دختر انگلیسی شما نمی‌پرسیدم.

بله. حالا دوست‌دخترم به من خیانت کرد.

اصلا تعریف کنید که کجا آشنا شدید؟

من در دوران جوانی و جاهلیت که اولین آن رفته و دومی مانده، عاشق مسائل سیاسی بودم و بچه‌ها بارتی و بزن‌وبکوب می‌رفتند.

شما مبتنیک؟

نه من هم می‌رفتم.

رقص‌تان خوب است؟

رقصم نه. یک بار مریم دختر وسطی‌ام برکشت گفت بابا کل گه کلد نمی‌کنید.

من یک پرانتز باز کنم، بعضی از فعالان حقوق حیوانات قویا معتقد هستند که به گربه‌ها و سگ‌های ولگرد نباید غذا داد. می‌دانم جایش نبود باز کنم.

خیلی‌ها در کامنت نوشته بودند که نباید به آنها غذا بدهند.

خب هم‌کلاسی‌ها بارتی و بکوب‌وبزن و اینها می‌رفتند...

بله. آنها رقص و بارتی و بزن‌وبکوب یا مواد مخدر و اینها می‌رفتند. البته من هم بارتی می‌رفتم. آماده‌ام واجب‌التعظیم نبودم اما با یکی از فلسطینی‌ها که او هم مثل من دانشجو بود، می‌نشستیم با هم بحث می‌کردیم؛ عشق و علاقه که می‌گویم. بعد آروفت این کار را بکند و... بحث می‌کنیم.

دوست‌پسر فهریخته‌ریسند بود.

آره یک طوراهایی گفت این دیوانه خلوجیل کیست و اینجا با هم آشنا شدیم و البته نمی‌توان اسم آن را خیانت گذاشت. ما این را که یک نفر با ما باشد یک اصل می‌دانیم و این فرهنگ ماست. اما آنها تحلیل تا ازدواج نکرده‌اند و جدی نشده‌اند این‌طوری که حتما با کسی دیگر کاری نداشته باشند. نیستند.

یعنی خیانت کرد، منتها در نگاه خودشان کار اشکال‌دار می‌شود؟

من رفتم شهری دیگر و آنجا بودم، ایشان در لندن با یک نفر یونانی آشنا می‌شود و... منتها و نمی‌توانست عقب‌نشینی کند چرا این‌قدر برای من سنگین بوده است. این است که می‌گویم اینجا یک مقدار فرهنگ...

بعد شما ازتماس‌ها و خط‌رهایش متوجه شدید که او با یک یونانی وارد رابطه شد؟

نه. یکی از دوستان‌ما که لندن بود به من اطلاع داد. چون می‌دید من به او خیلی علاقه‌مند شده‌ام.

او را گذاشته بودید که به شما آمد؟

نه اصلا.

عجب خبربچینی بوده است.

بگذار بگویم او چرا گفت. خبربچینی بود. اسمش احمد مدرس است. اتفاقا دانش‌آموزان محفوظ است. در حالی‌که شاید توجه نکرده‌اند که با این کار، فشار زیادی به روح و روان دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان وارد می‌کنند. موضوع آموزش عالی و آینده تحصیلی و شغلی جوانان، به‌شدت به وضعیت اجتماعی ایران آسیب وارد کرده است.

وضعیت فعلی ورود به دانشگاه، مانند قبلی واژگونی شده که قریب به اتفاق ظرفیت‌ها، توسط فرزندان خانواده‌های خیلی برخوردار پُر می‌شود. داوطلبان ورود به دانشگاه وقتی در اخبار می‌بینند و می‌خوانند که یک ایرانی نخبه به دلیل نایمنسگی خودش توانسته در خارج از ایران امکان تحصیل و اشتغال در رشته مورد علاقه‌اش را بیابد و مدیرعامل، مخترع و مکتشف شود، طبیعی است که خودش را در آن جایگاه شغلی ببیند و رفتن را به ماندن ترجیح دهد.

از سوی دیگر، بحران ترکیب جمعیتی در کشور، چیزی نبود که از دو دهه قبل نتوان آن را پیش‌بینی کرد. ولی آن‌قدر در این واقعیت پذیرفته نکرده که جمعیت کشور رو به پیری باورنکردنی گذاشت. همزمان با پیرشدن جمعیت، کاهش جمعیت هم مزید بر علت شد و عدم‌استقبال جوانان از ازدواج و فرزندآوری که مهم‌ترین دلایل آن ریشه در اطمینان نداشتن به آینده و ناامنی شغلی و اقتصادی دارد. جامعه احساس خطر کرد و سیاست‌گذاران تلاش کردند تا با منوق‌های بیرونی، جوانان را به ازدواج و فرزندآوری ترغیب کنند که یکی از این راهکارها، افزایش وام ازدواج بوده که برای جبران ناتوانی از تهیه مسکن و نداشتن شغل مناسب با درآمد کافی برای جوانان که برای ازدواج دو شرط حداقلی است، ناچیز است. افزون بر این شرط‌های حداقلی، ازدواج اجتماعی هم تغییر کرده‌اند. برای مثال، بعضی از جوان‌ها استدلال می‌کنند که «مگر ما از این زندگی چه خبری دیده‌ایم که فرزندی آورده و یک کودک دیگر را نیز بیچاره کنیم» و می‌گویند که «بچه‌ام با یه حمایتی به دنیا بیاید و بزرگ شود؟ چه آینده‌ای را برای او می‌توانم تضمین کنم» و از این نوع بحث‌ها و دغدغه‌ها که فراوان است و با نصیحت حل نمی‌شود. درحالی‌که معمولا مسئولان قبل از درک بحرانی‌بودن یک مسئله، آن را به بسیارترین شکل قوم‌گرایانه و تصور می‌کنند که به‌سرعت و با اعمال راه‌حل‌های انفعالی و استفاده از شیوه منسوخ «تزریق و شیبنی» مشکل حل می‌شود. ولی با بی‌اثری این سازوکارها، مواجه می‌شوند که بدون درک عمیق‌تر همه بحران‌های انباشته‌شده که به هم مرتبط هستند، راه‌حل‌ها از بالا به پایین و متمرکز پاسخ‌گو نیستند و افراد است که مسئله را واقع‌بینانه مطالعه کنند و در جست‌وجوی راه‌حل‌های ابداعی و خلاق باشد. برای مثال، تعداد نوزادانی که در ۹ ماه اول سال ۱۴۰۲ به دنیا آمدند، بر اساس گزارش‌های سازمان ثبت احوال کشور، ۷۹۸ هزار و ۵۵۳ نفر بوده؛ که در مقایسه با تعداد متولدین دوره ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۲ از همین بازه زمانی، کمترین تعداد تولد ثبت‌شده در ایران بوده است (تابناک به نقل از تود اقتصادی، ۲۱ بهمن ۱۴۰۲). این آمار نشان‌دهنده این است که با وعده‌دادن و دستوردادن و سنوق‌های رنگ‌باخته عمل‌کردن، این مسائل عمیق حل نمی‌شوند. از نظر من، «امید» یکی از اصلی‌ترین سرمایه‌های اجتماعی است که با کمیت، ایجاد نمی‌شود و تا جوان با مصداق‌های ملموس در آینده بهتر امیدوار نشوند، از شدت این بحران‌ها و در رأس آنها «مهاجرت»، با راهکارهایی نظیر افزایش هزینه آزادکردن مدرک، کاسته نمی‌شود.

من نگران جامعه‌ای هستم که تعداد سالمندان آن بیشتر از کودکان و نوجوان‌هایش است. ما جوان‌تر نیستیم اما داریم‌پیر می‌شویم. وای به‌حال آن کشوری که‌دیر به‌دنیا می‌آید و تنها‌ماندن‌اش بیشتر است. برای آن جوانان کشور، تأمین و فراهم‌کردن زمینه و تصور این بود که این ثروت، همیشگی است، ولی با تأسف، این ثروت در حال تمام‌شدن است.

در ۲۰ تا ۳۰ سال اخیر، جای حیل چنین بحران‌های عمیق، چندبُعدی و چندلایه‌ای، از واژه‌های مغشوش و مبهمی مانند مهندسی اخلاقی، مهندسی فرهنگی و مهندسی فرهنگی استفاده کرده‌اند که جوانان را خسته کرده است. مگر می‌شود فرهنگ را مهندسی کرد؟ فرهنگ به تدریج به تدریج می‌دوانه و این ریشه‌دواندن با شاه‌دراندن اتفاق نمی‌افتد. درک کنیم که دانشجویان خسته شده‌اند؛ آنها می‌خواهد با مهاجرت از زیر بار این همه تحمیل و اجبار خلاص شوند و مطمئن نیستند که آیا با تغییر جغرافیا، دنیای دیگری را تجربه خواهند کرد یا خیر. ولی در رفتن مصمم هستند و این تصمیم، برای خودشان و جامعه ایران ناخوشایند است. من فکر می‌کنم اتفاق تلخ را در صورتی می‌توان جلوی مهاجرت بی‌رویه و فرار مغزها را گرفت که دانشجویان در ارزیابی خودشان از موقعیت، شاهدی قابل اعتنا بیابند و موضوع شده که ماندن در کشور برایشان می‌تواند سودمندتر از مهاجرت باشد. آن‌وقت شد. و امیدوارم- برای ادامه تحصیل برونه رشد و یابند و با موفقیت برگردند و مطمئن باشند که متناسب با توانایی و با علمی‌شان، نیازت اجتماعی و آرامش زیستن و فرصت‌های شغلی مناسب در انتظارشان هست.

تعداد زیادی از دانش‌آموزان، حتی از دوران دبستان با عشق و علاقه و به امید مهاجرت، زبان موردی می‌آموزند. دانش‌آموزانی که در مدرسه از یادگیری زبان دوم فراری بودند. حالا خودشان دنبال یادگیری زبان دیگری هستند؛ چراکه فرکانس شاید مهاجرت راهی به سوی خوشبختی باشد.

حرف آخرینه که برای حل بدیده مهاجرت، نگاه بدبینانه، کج‌تابانه و بلیسی-امنیتی جوابگو نیست. وقوع این اتفاق برای هر جامعه‌ای که در شرایط نابابدار قرار می‌گیرد، از آنجا که تعامل خارج می‌شود، طبیعی است. افراد می‌خواهد به جایی بروند که فرصت‌های بهتری در انتظارشان باشد. برای شناخت بدیده مهاجرت و حل آن، تشکیل اتاق‌های فکر قوی با پژوهشگران خبره و یک کودک دیگر را نیز بیچاره کنیم» و می‌گویند که «بچه‌ام با یه حمایتی به دنیا بیاید و بزرگ شود؟ چه آینده‌ای را برای او می‌توانم تضمین کنم» و از این نوع بحث‌ها و دغدغه‌ها که فراوان است و با نصیحت حل نمی‌شود. درحالی‌که معمولا مسئولان قبل از درک بحرانی‌بودن یک مسئله، آن را به بسیارترین شکل قوم‌گرایانه و تصور می‌کنند که به‌سرعت و با اعمال راه‌حل‌های انفعالی و استفاده از شیوه منسوخ «تزریق و شیبنی» مشکل حل می‌شود. ولی با بی‌اثری این سازوکارها، مواجه می‌شوند که بدون درک عمیق‌تر همه بحران‌های انباشته‌شده که به هم مرتبط هستند، راه‌حل‌ها از بالا به پایین و متمرکز پاسخ‌گو نیستند و افراد است که مسئله را واقع‌بینانه مطالعه کنند و در جست‌وجوی راه‌حل‌های ابداعی و خلاق باشد. برای مثال، تعداد نوزادانی که در ۹ ماه اول سال ۱۴۰۲ به دنیا آمدند، بر اساس گزارش‌های سازمان ثبت احوال کشور، ۷۹۸ هزار و ۵۵۳ نفر بوده؛ که در مقایسه با تعداد متولدین دوره ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۲ در همین بازه زمانی، کمترین تعداد تولد ثبت‌شده در ایران بوده است (تابناک به نقل از تود اقتصادی، ۲۱ بهمن ۱۴۰۲). این آمار نشان‌دهنده این است که با وعده‌دادن و دستوردادن و سنوق‌های رنگ‌باخته عمل‌کردن، این مسائل عمیق حل نمی‌شوند. از نظر من، «امید» یکی از اصلی‌ترین سرمایه‌های اجتماعی است که با کمیت، ایجاد نمی‌شود و تا جوان با مصداق‌های ملموس در آینده بهتر امیدوار نشوند، از شدت این بحران‌ها و در رأس آنها «مهاجرت»، با راهکارهایی نظیر افزایش هزینه آزادکردن مدرک، کاسته نمی‌شود.

یادداشت

برنامه‌های درسی ناکارآمد

نمی‌دانم این کار با عدالت آموزشی چگونه قابل توجیه است (به آیین‌نامه‌های «شرایط انتقالی از دانشگاه خارج به ایران» و ماده‌واحده که مشتمل بر ۹ بند و ۹ تبصره است و در جلسه ۹۰۱ مورخ ۱۴۰۳/۳/۲۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید، مراجعه شود. این ماده‌واحده از زمان تصویب، جایگزین مصوبات جلسات ۱۶۶ و ۱۸۴ مورخ ۱۴۰۱/۶/۱۵ و ۱۴۰۲/۹/۲ ستاد راهبری اجرای نقشه جامع علمی کشور شد و به امضای سرپرست ریاست‌جمهوری و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی، برای اجرا به دو وزارت علوم تحقیقات و فناوری و بهداشت درمان و آموزش پزشکی ابلاغ شد).

با انواع مداخله‌های مختلف، فرصت بیشتری در اختیار کسانی گذاشته شده که از هر نظر برخوردار هستند. چندوقت پیش کسی را دیده که در رشته پزشکی قبول شده بود. او کفت که سال قبل، معدلش در پایه دوازدهم، ۱۹ بوده ولی برای اینکه معدل بالاتری داشته باشد، دوباره درس خوانده و معدلش را توانسته ترمیم کند و آن را به ۱۹/۵۰ ارتقا دهد! این نوع «سابقه تحصیلی» ساختن، بیشتر به طنز شبیه است تا اهمیت‌دادن به آموزش دبیرستانی.

با این حال مسئولان تشخیص داده‌اند که حق «ترمیم معدل» برای دانش‌آموزان محفوظ است. درحالی‌که شاید توجه نکرده‌اند که با این کار، فشار زیادی به روح و روان دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان وارد می‌کنند. موضوع آموزش عالی و آینده تحصیلی و شغلی جوانان، به‌شدت به وضعیت اجتماعی ایران آسیب وارد کرده است.

وضعیت فعلی ورود به دانشگاه، مانند قبلی واژگونی شده که قریب به اتفاق ظرفیت‌ها، توسط فرزندان خانواده‌های خیلی برخوردار پُر می‌شود. داوطلبان ورود به دانشگاه وقتی در اخبار می‌بینند و می‌خوانند که یک ایرانی نخبه به دلیل نایمنسگی خودش توانسته در خارج از ایران امکان تحصیل و اشتغال در رشته مورد علاقه‌اش را بیابد و مدیرعامل، مخترع و مکتشف شود، طبیعی است که خودش را در آن جایگاه شغلی ببیند و رفتن را به ماندن ترجیح دهد.

از سوی دیگر، بحران ترکیب جمعیتی در کشور، چیزی نبود که از دو دهه قبل نتوان آن را پیش‌بینی کرد. ولی آن‌قدر در این واقعیت پذیرفته نکرده که جمعیت کشور رو به پیری باورنکردنی گذاشت. همزمان با پیرشدن جمعیت، کاهش جمعیت هم مزید بر علت شد و عدم‌استقبال جوانان از ازدواج و فرزندآوری که مهم‌ترین دلایل آن ریشه در اطمینان نداشتن به آینده و ناامنی شغلی و اقتصادی دارد. جامعه احساس خطر کرد و سیاست‌گذاران تلاش کردند